



نوشته‌ی : ج- نوائی

# دست‌مریزاد ، حکایتگر آن دلهره‌ی زیست!

شده که اکثر بیمارها را ژار بدانند و باباها بمنزله خدایان روی زمین در آیند ، حال آن که مثل همه خدایان پوک و تو خالی‌اند و الباقی قضایا ... و نمایشنامه بازگو کننده این مسأله و نیز نشان‌دهنده عوامل بوجود آمدن ژار که همانا فقر اقتصادی که بدنبالش فقر فرهنگی است یا آن یکی بدنبال این یکی ، فرق نمی‌کند و تنها با قاطعیت می‌توان گفت که ژار فرزند خلف این دومی باشد و در پایان درودی است به تماشاچی اندیشمند که خود بهتر عامل‌ها را می‌شناسد و ما امیدواریم با پشتگرمی و پایبندی شما تماشاچیان عزیز ، تجربه خام و ابتدایی خود را تکمیل نموده و سعی کنیم چکیده زمانمان و آئینه افکار و اندیشه همه‌ی شما باشیم و اصالت جنوبی و بومی بودن خود را در این ... حفظ کنیم .

در وصف مراسم ژار چند کتاب و مقاله چاپ و از مراسم مشابه آن قلمی هم تهیه شده که خواننده یا دیده‌اید (۱) - اگرچه حرف بچه‌های بندر این بود که این

از خیر مایه‌های زندگی مردم ، نان‌های برشته‌ای بیرون می‌دهند که لازمه‌ی تنورهای تاتر امروز است . به این مسأله در جای دیگری خواهیم پرداخت و خواهیم گفت سر تاتر بومی ما چه آمده که شاید طرح بحثی باشد و تاتر روها بتوانند ، بهتر تاتر های متفنن را از تاترهای غیرمتفنن تشخیص دهند .

باری ، می‌گفتم تنی چند از برویجه‌های بندر - گروه هنری گشر - نمایشنامه‌ی ژار را به صحنه آورده بودند . در بدو ورود برگری را در معرفی نمایشنامه و گروه یاد شده بدستمان دادند که در آن چنین آمده بود : « ژار مرضی است در جنوب که ریشه‌اش گویا از افریقا باشد و بیشتر در الرکتیود مواد غذایی بروز می‌کند و به هنگام عود آن ( که بیشتر بوسیله موسیقی و مواد مخدر است ) بیمار به‌طور سیری ناپذیری احساس گرسنگی می‌کند و بابا آدمی است که بی - فرهنگی در دهات او را شبیه‌خدایی کرده است برای این گونه بیماران ، و هم‌چنین این بی‌فرهنگی . سبب

است که گروهی از دست اندکاران تاتر که برای خود هنر تاتر مسئولیتی نمی‌شناسند ، در بست به تسلط فرهنگ و هنر غرب کردن نهاده‌اند و بی‌آن که شرایط مکانی و زمانی و اوضاع اجتماعی را در نظر گیرند ، به دنبال اجرای نمایشنامه‌هایی رفته و می‌روند که تنها روشنفکران نازنین بونسکو بناه و پکت قضیان و ... را خوش می‌آید ، و از سوی دیگر ، گروهی هستند - اغلب دور افتاده از سواد اعظم و در دهکوره نشسته و یا در همین تهران - که یا آگاهی از افکار متزلزل گروه اول و شناخت اوضاع جامعه‌ی خوش ، تنفسگاه و پایگاهی نو بوجود آورده‌اند - مرادم در برداشتی کلی ، نشان دادن فاجعه هنر است و طرح مسأله آسیب‌شناسی تاتر بومی خودمان . سخن از کارگردان‌ها و نمایشنامه نویس‌های رسمی و به نوا رسیده است و گروه‌های کوچک تاتری که بی‌آن که سالی به‌دوازده ماه ، خوشبختانه ، دستگاهی پشت سرشان باشد و یا تالاری در اختیار و امکان و امتیازی داشته باشند ،

● سموم زندگی یا ژار  
نویسنده و کارگردان :  
عبدالهادی معتمدی  
بازیگران : غلام قاصدی ، شریفه بنی هاشمی ، رضا جوادی حسن دریایی ، طالبی نژاد ، غلام رضا نجابت ، عباس نژاد ، محمد دریایی ، محمد غلامی ، هوشنگ ملیحی ، احمد قاسمی .  
محل اجرا : تالار کوچک اداره فرهنگ و هنر استان ساحلی .

بادیدن نمایشنامه سموم زندگی یا ژار که تنی چند از بچه‌های بی‌ادما ، صمیمی و پر شور بندر عباس بر صحنه آورده بودند ، بکیاره به یاد این سخن امه سوز اقتادم که « تسلط غرب در میان همه‌ی آثار روانی فاجعه‌انگیزش ، این یکی را هم همراه دارد : متزلزل کردن افکاری که بر مینای آن کشورهای محروم می‌توانند جهان را بسازند و از نو بوجود آورند . » و دیدم این سخن را ، به گونه‌ای می‌توان در پهنی هنر تاتر خودمان ، تعمیم داد : فاجعه از بکسوی در این

فیلم در انتقال مراسم بادچن موفق نبوده با این همه ، به کسانی که از این مراسم چیزی ندیده یا نخوانده اند ، تنها می توانم بگویم که سخن از سنتی ریشه دار است که امروز در برخی از نقاط جنوب بی کم و کاست و یا رنگ و روغ باخته وجود دارد و علت این رخ باختگی نیز در متزلزل شدن تدریجی سنتها است که چند دلیل اجتماعی و اقتصادی دارد و بدنبال اینها می توان به باگرفتن باباها و ماماها علم فروش کاسیکاری که در دوشیدن بیماران ، کم از پیشینان بی دفتر و دستک خود ندارند ، اشاره کرد. همان طور که پیش از این گفته شد ژان مرضی است که در اثر کمبود مواد غذایی پدید می آید و بیمار بطور سری ناپذیری احساس گرسنگی می کند . بیمار را برای مداوا نزد باباها و ماماها می برند و آنها طی مراسمی توأم با نواختن دهل ، لیوا یا لیبا (۲) و تنبوره در ریتم های گوناگون ، در صدد تشخیص نوع بیماری برمی آیند . آدم های دیگری نیز که در مجلس حضور و گاه زمینی مشابهی دارند با ریتم های مخصوصی به رقص در می آیند و همینطور خود بیمار با ریتمی که نشان دهنده نوع بیماری اوست به رقص همچنان انگیزی در می آید و بدینسان مرض او تشخیص داده می شود . و تا وقتی این مرض مداوا شود - البته اگر بشود - باباها ، همچون زالوهای حریص و تشنه ، همی هستی کس و کار بیمار را می مکند . موسیقی ، نقش اساسی در تشخیص نوع بیماری بازی می کند و گفتنی است که چشمه این موسیقی و رقص قوی و گیرای مراسم ژان ، از مهاجرت آفریقاییانی که برای کینیزی و غلامی به سواحل خلیج می آمدند یا می آوردنشان ، سرچشمه گرفته و سالیان دراز در مراسم ژان یا مراسم دیگری از این دست ، نقش عمده ای ایفاء کرده است .

مراسم ژان ، به اجمال و آن گونه که من از بچه های بندر شنیدم و سابقه ذهنی از آن داشتم ، چنین بود و این هارا از آن جهت نوشتم تا پیشدرآمدی باشد برای شناسایی سنتی که استخوان بندی این نمایشنامه را تشکیل می دهد. بدیهی است ، اما ، مرض ژان ، از مغان طبیعت و هدیه ای آسمانی نیست .

اگر چه در اصل سنت چنین باشد - بل پدیده ای است اجتماعی و عارضی و به این سبب از دیدگاه علمی باید به آن نگرست و در صدد شناساییش برآمد ، یعنی باید پی به علتها و سببها برد و بعد معلولها را که همانا بیماری ژان و برگزاری مراسم نظیر ژان ، مشایخ ، نوبان و بادچن و غیره است ، مورد بحث قرار داد .

می رسیم به برداشتی که عبدالهادی معتمدی ، نویسنده ای نمایشنامه ژان از این مراسم داشته و اشاره ای می کنیم به اجرای نمایشنامه . می دانیم که سنت را بی کم و کاست در نمایشنامه ای نمایانند با نشان دادن ، نه تنها دردی یا مساله ای را چاره نخواهد کرد ، بل ، بر عکس گاه برخی از ریشه های دست و پاگیر آن سنت را توجیه می کند . با آن که گفته شده « نشان دادن به منظور دیگرگون کردن است » (۳) به گمان من ، اما ، این اصل گاه در برخی محیط ها و جوامع دوست از آب در نمی آید ، چرا که کند ذهنی و تنبلی دیند و برداشت در این گونه محیطها ، نقش دریافت سریع را بازی نمی کند . روی سخنم با توده ای مردم است که مثلا در بندر عباس یا نقاط دیگر به تماشا می آیند یا آن نمایشنامه می نشینند و ممکن است کمتر سابقه ای ذهنی از برخی سنتها یا علت پدیداری آنها داشته باشند . البته ، مرادم نشان دادن سنت در قالب یک نمایشنامه است ، و گرنه اگر قرار باشد سنتی را بی کم و کاست و بی آن که در رد یا تائید آن سخنی باشد ، برای گروهی از روشنفکران نازنین ، نشان دهند ، طبیعا با برداشت یا سابقه ای ذهنی خود ، به بهای خواهند گفت و یا از تقی تحویل خواهند داد و با علی مدد . اما ، وقتی ، سخن با مردمی است که به گونه ای با این سنت سرو کار داشته و در تارهای آن دست و پا زده اند ، کار نمایشنامه نویس این می شود که برداشت خود را به دست دهد و راه را از چاه بنماید ، چرا که نمایشنامه نویس یا هنرمند اصیل هیچ گاه به آنچه وجود دارد بسنده نمی کند ، بل به آنچه باید باشد هم می پردازد . و معتمدی ، نمایشنامه نویس ژان ، دقیقاً در تلاش این بوده که از گرانجانی سنت بکاهد و پشت و

روی آن را به همگان و بویژه به اهالی ژان زده ای محل نشان دهد - ( تا بادم نرفته بگویم که پوسنر نمایشنامه ژان را هم در قهوه خانه ای که برای ناهار رفته بودیم ، وهم در میدان نزدیک بازار بندر عباس دیدیم ) .

در قسمت اول نمایشنامه ، کارگری بیکار و از غم بیماری فرزند در عذاب در حدیث گذران زندگی ، بازن عاقبت اندیشی به جرو بحث می پردازد و درباره ی علت بیکاری - که يك کارفرمای خارجی عامل آن بوده - و بدنبال کارگشتن جرو بحث می کند و این جرو بحث با ناله های فرزند بیمار قطع و وصل می شود . علت بیماری فرزند معلوم نیست ، وزن و شوهر هر چه در بساط داشته اند دو دستی خرج مداوای او کرده اند و حالا دیگر چاره ای ندارند جز پناه بردن به لاهوت و دست آخر مراجعه به یکی از خدایان که بابا حبیب باشد . در این میان ، حضور کدخدا نیز به طریقی هراس در دل کیرتشینها برمی انگیزد که خیر احضار فرزند بیمار را به سر باری آورده و بعد نهدید و اطمینان است و رتی وقت امور مالی خودش که کیرتشینها تا این کنه آتند .

در قسمت دوم نمایشنامه ، گلر بیمار ، سرانجام ، به خانه ی بابا حبیب می افتد و بابا مراسم ژان را برپا می کند و مراسم یا شرکت بیمای و پدرش ( مادر را ، بابا بابا حبیب ) و عموهای و پسران کتند و پرده درش از مجلس برود انداخته ، و سایر کیرتشینها و نوادگان اهالی می شود و رفته رفته آوج می گیرد و بیمار و یکی دیگر از اهل مجلس به رقص در می آیند و در نهایت ، مراسم با فرار اهل مجلس و غشیان بیمار و بابا حبیب پایان می گیرد . پس می بینید که در قسمت اول نمایشنامه ، معتمدی ، به بررسی محیطی اجتماع قهرمانانش پرداخته و علتها و چراییها را تا حدی شکافته و در قسمت دوم نمایشنامه ، معلولها - سلاح خانه ی بابا حبیب و دوزخ ایمان کورکورانه و مسخ شدن یا بودن آدمها - را نشان می دهد .

این که معتمدی تا چه اندازه در قسمت اول موفق بوده بحثی است در خور تأمل و تعمق . در قسمت اول ، به روحیات قهرمانان ،

توجهی گلرا شده است ، مثلا روحیات مادر را قدری بیشتر می شد کاوید یا شکافت ، تا سخنان صریح و قابل تعمق او ( از مادری کیرتشین که با سواد سروکاری ندارد ، اما ، گاه سخنان پر معنا بر زبانش جاری می شود ) پذیرفتنی باشد و در آن محیط ایجاد دو قطبی نکند . مادر ، زنی است بی پروا ، رنگ و پرده در که با قضا و قدری بودن و به گوشه ای نشستن و کارها را به دست صانع سپردن سخت مخالفت می ورزد . طبیعا ، استیصال و تجربه های تلخ روزانه ی زندگی و شناسایی عوامل خیر و شر ، می تواند يك کیرتشین بی سواد نگه داشته شده را با واقعیت های زهر آگین محیطش آشنا کند ، اما ، با ذهنیت جور در نمی آید که چنین زنی - در کردار و گفتارش و با توجه به موقعیت اجتماعی - فرهنگ مشابهی که با شوهرش و دیگران دارد - یکباره تمامی ریشه های خود را با اعتقادات دیرینه سانس قطع کند و یکباره به مسابلی در سطح بالا جهش کند . بحث بر سر فاصله ها است و خواهم گفت چرا . در برابر چنین شیرزنی ، شوهرش - کارگر - قرار دارد ، که سخت وامانده است و تن به تقدیر داده و دیگر بارای مقابله با نامردمیها را ندارد و صبر و شکیبایی ، سخت زن را کلافه کرده و با هر دو را از دست یکدیگر ، چنین فاصله ای در مجادلات زن و شوهر نمایان است و تماشاگر را به این فکر می اندازد نکند زن از شهر به کیرپناه آورده و مرد اصلا چیزی از فکر و اندیشه زنی نمی فهمد . هر چه می گذرد فرسنگها فاصله بیشتر نمایان می شود . وابستگی مشترک این دو تنها در اثراتی است که ناله و ضجه فرزند بیمارشان بر جای می گذارد و این که باید ذخیره غذایی ناچیز خود را از شر کدخدا پنهان نگه دارند ، و اینها ، البته پذیرفتنی است . زیرا که بحث بر سر این نیست که چرا زن و شوهر باهم اختلاف نظر دارند ، بل بحث بر سر این است که بهتر می بود شخصیتها و خصلت های قهرمانان بیشتر کاویده شود تا علت فاصله گرفتن ها یا فاصله داشتنها و برکنده شدن آن یکی از لاهوت و پایبندی این یکی به تاسوت مشهود گردد و تماشاگر بیندازد که قسمت بقیه در صفحه ۶۰

## دست‌مریزاد، حکایتگر آن... (بقیه)

اول نمایشنامه جواب‌گویی قسمت دوم آن نیست یا بر عکس. به شخصیت کدخدا نیز، به‌گمان من، توجهی گذرا شده بود. در حالیکه در همان مدت زمان کوتاهی که سر و کله او در کپر زن و شوهر پیدا می‌شود، می‌شد تیب او را که همیشه درخور بررسی‌ست دقیق‌تر نشان داد و بر محور پیش و گرایش او تعمق بیشتری کرد، اگر چه سرسپردگی او را، معتمدی، خوب‌نشان داده و همین امر تاحدی تیبی پذیرفتنی از او ساخته بود اما نه آگاهی دهنده. باین وصف، معتمدی، در نشان دادن محیط زیست قهرمانانش، کامیاب بود. شوربختی ناشی از محیط‌هایی را که از حیث تولیدی تحولی بخود ندیده و در نتیجه، تحول فرهنگی نیز درش پدید نیامده، می‌دید. فشنگی و گرسنگی و واپس ماندگی معنوی و تنگدستی آشکار فضای کپر را پر کرده بود و زاویه‌ای از واقعیت زنده و زنده‌ی ژولپلیک گرسنگی را نشان می‌داد.

در قسمت دوم نمایشنامه - نمی‌دانم تا چه اندازه مراسم زار عینا همان گونه اجراء شد که در اصل می‌باشد - با این همه، این را می‌دانم که ریشه‌های قسمت اول نمایشنامه، در قسمت دوم، یا گرفته‌بود و خیلی راحت راه خود را باز می‌کرد و پیش می‌رفت. اوج این قسمت، در شخصیت بابا - حبیب است که بی‌اختیار آدمی را بیاد شخصیت‌های زشت و نکبت‌ساز تاریخ می‌اندازد و تمامی خصوصیات عوام فریب آنها را مجسم و زنده می‌بیند. اقتدار بی‌چون و چرای بابا حبیب و مخالفت قهر آمیزش با هرگونه سرکشی برحق و واقع - گرایی مردم اطرافش و شدت عملش با مادر دانا و واقع‌بین بیمار و بیرون انداختن او از مراسم و شمتش باوردستی که از دستورات مردم می‌کند و چنگ انداختنش به روح اهل محل و وادار کردنشان به اطاعت کورکورانه - بی‌آن که کاری به این داشته باشیم که تمامی این اعمال غریزی‌ست یا از سر آگاهی - به تمامی حکایتگر واقعیت‌ها و حقایق چنان محیط واپس مانده ایست که از درونش بابا حبیب‌ها

زاده می‌شوند و بر اوضاعی حاکم و مردمی در نهایت حسرت و گرسنگی و فقر فرهنگی، به ترس و نومیدی و حقارت و لرزیدن و زانو زدن و نوکر منشی تن در می‌دهند و با برکنده شدن از زمین و زمان و زمانه‌اشان، چشم بر کرامات بابا حبیب‌ها می‌دوزند تا بیماری و نیاز و حوائج دیگرشان مداوا یا برآورده شود. واقعا که چه هنگامه‌ای بود. ریتم‌های گوناگون، رقص سروگردن بیمار و وردست سیه چرده‌ی بابا حبیب، دود و دم مواد مخف، به تمامی در اوج، تکیت و عوامل پدید آورنده‌ی سیه روزی و نگون - بختی اهل محل را نشان می‌داد و مشت تماشاگر را گره می‌کرد. در این قسمت، بازی‌ها در اوج بود و همه از عهده برآمده بودند و درخشش داشتند. واقعا قسمت مریزاد بچه‌های خوب بندر!

در قسمت دوم، عناصری از تأثر دیده می‌شد و اگر این گفته را قبول داشته باشیم که: «تأثر هنر توازن است. به این صورت که عناصری مثل شعر، نقاشی، موسیقی، رقص، معماری، افسانه و قصه را به استخدام می‌آورد و دست کاری می‌کند، تراش می‌دهد و یک هسته دراماتیک تویش می‌گذارد. و از این همه یک فرم موزون، یک مجموعه‌ی نفیس می‌سازد و روانه صحنه می‌کند.» (۱) با این بیان، می‌توانیم قبول کنیم که در قسمت دوم نمایشنامه‌ی زار بسیاری از عناصر تأثری دیده می‌شد. بی‌آنکه بخواهیم تأکید کنیم که این عناصر، احتمالاً در خود مراسم زار وجود داشته است.

اما درباره‌ی اجرا، حرفم با همه‌ی بچه‌های پرشور و با احساس نمایشنامه‌ی زار است که در گروه هنری گشر (ه) گرد آمده‌اند و مدام درکشش و کوشش هستند که کاری بهتر و درخور توجه‌تر ارائه دهند، و خواهند داد چرا که نمونه‌اش را در بندر عباس دیدیم و امید که بیش از این و بهتر از این‌ها ببینیم. چنین امیدي ست که مرا بر آن می‌دارد تا نظر دهم که باید بیشتر کار کرد و بارز کارهای شیوه بازیگری آگاهانه آشنا شد. و نقشها را زندگی می‌کرد. گمان می‌کنم سخن

بپرست است که درباره‌ی تأثر استانیسلاوسکی می‌گوید: «استانیسلاوسکی به هنر پیشه می‌آموخت که باید ناچیزترین جزء وجود خود و مردمی را که نقش آنان را بازی می‌کند، بشناسد. آنچه هنرپیشه از طریق صینیت گرد نیاورده و بسا عینیت تأیید نشده باشد، از دیدگاه عموم، ارزشی ندارد.» و نیز استانیسلاوسکی‌ست که می‌گوید: «هنرپیشه موعظه‌گر زیبایی و حقیقت است. به این سبب، چه از حیث استعداد و فرهنگ و چه از حیث دیگر فضایل، باید برتر از جماعت باشد.» بازیگران نمایشنامه‌ی زار که شور و احساس و استعداد دارند، بهتر است که ذره‌ای از آن را هدر ندهند، زیرا در چنین و آنسانی تنها شیوه‌ی دقیق بازیگری‌ست که می‌تواند بزرگترین تأثیر و ژرف‌ترین اثر را - با اجرای چنان نمایشنامه‌ی با نمایشنامه‌هایی - بر گوش‌هوش و بینش تماشاگر بر جای گذارد و فاصله‌ها را از میان بردارد و ارتباط و انتقال را دقیق‌تر و موثرتر برقرار کند. و در چنین کیفیتی است که زبان احساس و انتقال، پیوند ایجاد می‌کند، چه به قول تالسوتی: «هنر یک زبان است، زبان احساسات. بی این زبان به پیوند و ارتباط هنرمند با پیرامونش نیاز دارد.» وقتی زبان احساسات، استعداد، شور و صمیمیت داشتید، تازه باید نحوه‌ی انتقال آن را به تماشاگر بیابید و پیرامون آن که این نحوه‌ی انتقال، مردم پستدانه باشد، بهتر آن که روزهای بیشتر و ساعات آمیختگی نقش خود را زندگی کنید. وقت خود را در مجالس روشنفکری تلف نکنید، چرا که روشنفکران نازنین همان چیزی را بشما خواهند داد که کتابها دقیق‌تر می‌دهند. وقتی کتاب در دست‌رسان نیست، به درون مردم بروید و با آن‌ها زندگی کنید، از مردم کوچک و بازار بهتر از هر هنرکرده، استیو، دانشکده و روشنفکری می‌توان چیز آموخت و بعد کمال یافت و بازیگر واقعی شد. حرف آخرم این است که: «عشق به صحنه در شما ریشه دوانده، با ایشان را آغاز کنید، زیرا کمر همت هنر بستن، یعنی بارهایی از خود، ایشان کردن. تلمی توانید بیاموزید.» و اما معتمدی، نمایشنامه

نویس زار. معلمی‌ست ریزه‌انداز، ساکت، فکور، صمیمی و دقیق. آدمی که غنای طبع‌اش توجه را بر می‌انگیزد و حرف و ادعایی آن چنانی که خاص با اصطلاح نوگرایان سواد اعظمی‌ست، ندارد. در پایان این معرفی و نظر و شاید هم نقد، پای صحبت او می‌نشینم و می‌پرسم چند نمایشنامه نوشته و از کی کار نمایشنامه نویسی را جدی گرفته؟

معتمدی: چنانچه احتیاجی به لوجیه و بازگویی باشد، از آنجا شروع می‌کنم که در حدود دو سال پیش در یکی از نشست‌ها که با دوستان بندری داشتیم، تصمیم گرفتیم دسترنجی فراهم آوریم که ارتباط بیشتری با مردم محیطمان داشته باشیم و عم جرابی باشد به موقعیت و دریافت‌مان در یک زمینه وسیع چه گفتن و چه باید گفتن؟ بعد با همفکری و تبادل نظر رفقا قرار شد فضایی ایجاد کنیم که همه بتوانند در آن به آزادی نفس بکشند و از آنجا بود که نطفه‌ی تأثر در بندر عباس شکل گرفت و اولین کاری که شروع کردیم پاننومیمی بود بنام نان‌دوست که با همکاری و اشتراک دوستان بندری نوشتیم. بر اثر تشویق و پایمردی دوستان کارمان را جدی گرفتیم و بعدها تعداد نمایشنامه نوشتیم که دو تا از آنها بنام «بادزهی» و «سوم زندگی (زار)» به اجراء در آمده و سه‌تای دیگر بنام جنگل وحشت و چارچوب ملاحیبر و خونخواری و آوازگی هنوز روی صحنه نیامده است.

- هنر تأثر در چه راه و باجه روشی در میهنمان می‌تواند مفید افتد؟

معتمدی: تأثر بطور کلی در ارتباط نزدیک با تاسیسات خاص اجتماعی پدیدار شده است و روی این اصل باید در ارتباط با مردم بوده و الگوی زنده‌ای از اجتماع باشد. تأثر هنری جامع و ملموس است و می‌تواند بیشترین تأثیر را در مردم بگذارد. باید بوسیله تأثر دردها را بازگو و متبلور کرد و سرپوش از روی ناراحتی‌ها و دردها برداشت و فریاد ضجه گرسنگان و محرومان را که در نطفه خفه شده و به شیبستان تاریخ پنهانده شده‌اند نشان داد بر اساس این شناخت است که باید سعی

کنیم دریافت انسانی و اجتماعی و همچنین حقایق را بر اساس واقعیات سنتی محیطی که ما را پوشانده بررسی و توجیه کنیم و بمرض دید همگانی بگذاریم و اصولاً ما نمی‌توانیم سنت‌ها و دلیستکیهای دیرینه مردمان را انکار کنیم چه این سنت‌ها ریشه‌دار است و طرد کردن آنها کاری است عیب. ما موظفیم که سنت‌ها را جمع‌آوری کرده و بر پایه آنها حقایق زمانمان را بیان کنیم و چه بهتر که این مسایل در هنر تأثیر مطرح شود. حرف آخر این که ما باید تأثیری متمهد و ملنترم و درگیر شونده داشته باشیم.

۱- : حال کمی از زار حرف بزنیم ، در زار چه مسایلی را می‌خواسته‌اید مطرح کنید و تا چه میزان فکر می‌کنید موفق بوده‌اید؟  
 معتمدی : زار بازگو کننده واقعیت‌هایی است که در اثر فقر ایجاد می‌شود و همچنین عوامل بوجود آمدن آن که فقر فرهنگی و فقر اقتصادی است. به این دلیل اگر توجه داشته باشیم می‌بینیم که هسته اصلی شکنجه و زجر بشر فقر اقتصادی بوده که خود در فلسفه علمی بیان شده. از آنجاکه بومی هستیم و با تمام اسارتها و شرایط محیط در گیر و روبرو ، فکر می‌کنم تا حدی توانسته‌ام مسائلی را مطرح کنم ، البته نه بصورت سنت خالص یا حقیقت خالص. به این دلیل که ما معتقد به مسایل سنتی و خرافی نیستیم و من نیز نخواسته‌ام از آنها عکسبرداری کنم و یا این که زمانمان را به عقب برگردانم. بل که با زمان پیش‌رفته‌ایم و قدمهایمان را پشت‌از ترواستوارتر جلوه داده‌ایم هر چند این کار ما به آن صورت که حقیقت محض زمان حاضر را بیان کند موفق نبوده است و دلیل عدم موفقیت کامل ما در این کار فکر می‌کنم کم‌آگاهی به فرهنگ علمی می‌باشد.

۲- : فکر می‌کنید از ریشه‌های رسوم و سنت‌های بومی بتوانید، مثل زار ، به مسایلی جهانی برش کنید ؟ یعنی از این پس تحولی در کار شما بعنوان يك تأثیر نویس آگاه از سنت‌ها و متأثر از آنها پدید خواهد آمد که زار آغاز آن بشمار می‌آید ؟  
 معتمدی : ما این امید را داریم که با آگاهی علمی بتوانیم سنت‌های بومی و آداب و رسوم بندری

را به مسایل جهانی بکشانیم و حقایق مسلم جهان را مطرح کنیم و بی شک تأییراتی از این سنت‌ها در ما بوجود آمده که دست به چنین کاری زدیم و میکوشیم این تأثیرات را با آگاهی بیشتر مجسم کنیم و همچنین دردها و غمهای ساحلی و قبیله‌ای را تجزیه و تحلیل نمائیم. امیدواریم با همکاری و همگامی دوستان بتوانم از این دریچه روشن که برای ما به مفهوم دریافت نور و حقیقت است با مردم کشورمان تماس پیدا کنیم و از اصالت بندر و بندری بودنمان به دفاع بکشیم.

۳- : تامل و تأکید شما بر روی شخصیت باباحیب تا چه اندازه ریشه در سنت داشته و تا چه اندازه رنگ و نشان شما را بر سیمای او برجای گذاشته است ؟  
 معتمدی : تأکید ما بر روی شخصیت باباحیب به معنای اخص ریشه در سنت نداشته چون سنت همانطور که گفتیم گزارش گونه تهیه شده ، زیرا تا حالا اتفاق نیافتاده که باباحیب مثلاً بیمارشی را تنها بگذارد و خسته و باایمانی از دست رفته مجلس را ترک کند و همچنین قرار جمع یا نوازندگان دراصل به این صورت مطرح نبوده و به همین دلیل خرافاتی‌ها و سنت‌ها

گرایان و اشخاص وارد به مسایل زار ایرادها و انتقادهایی از ما کرده‌اند. همه‌ی اینها رنگ و نشانی بوده که ما برسیمای باباحیب برجای گذاشته‌ایم - هدف مدنظر قراردادن باباحیب‌ها و احتیاج مردم بی فرهنگ به این خدایان پوک و توخالی بوده است.

۴- : و در آخر می‌پرسم مشکلات برویچه‌های دست‌اندرکار تأثیر بندرعباس ، صرف نظر از جا یا تالار نمایش ، درچه چیز است ، یعنی فن تأثیر و اسلوب و روش بازیگری ، تا چه حد برای آنها مطرح شده و تا چه اندازه جدی گرفته می‌شود ؟

معتمدی : صرف نظر از مشکلات مکان و مسائل نمایش که ما همیشه درگیرشان بوده‌ایم و بحثی جداست، باید بگویم که متأسفانه هیچگونه فن و تکنیک تأثیر میان بچه‌ها مطرح نبوده و همه اینها بخاطر دوری و عدم دسترسی در این محیط است. بچه‌های بندرعباس فقط بخاطر جوش و خروش و ایمان راسخ به رسالت هنر و تأثیر متمهد است که دست‌بکارهایی از این قبیل زده‌اند. بطور کلی هدف ما آرایه بوده نه تکنیک .  
 راستی را که این « جوش و خروش و ایمان راسخ و رسالت هنر

تأثیر متمهد ، در برویچه‌های بندر دیدیم . همگی عطش آگاهی داشتند و تشنگی فهم درست مسائل ، و جستجوگرانی خستگی‌ناپذیر هستند که با آن دیدگان صمیمی و سیمای سیه‌چرده دوست داشتی‌شان ، به نحوی وقفه‌ناپذیر سؤال می‌کردند و جواب می‌خواستند . و ما چه کم می‌دانستیم و چه بسیار سخن گفتیم ...

- ۱- اهل هوا نوشته‌ی دکتر ساعدی و چند مقاله‌ی پراکنده فیلم باد جن ، ساخته‌ی ناصر تقوایی .
- ۲- Layva یا Layba دونوع ساز ویژه محلی در اجرای موسیقی زار است .
- ۳- از سخنان زان پل سارتر ، متفکر فرانسوی .
- ۴- از مقاله‌ی تأثیر وطنی . نوشته‌ی اکبر رادی . شماره ۸۲ مجله نگین .
- ۵- کارنامه گروه هنری گشر :
- ۱- در حضور باد نوشته‌ی : بهرام بیضایی .
- ۲- نان و دست (بانتومیم) نوشته‌ی : عبدالهادی معتمدی .
- ۳- خواستگاری اثر : چخوف .
- ۴- چشم در برابر چشم نوشته‌ی : دکتر ساعدی .
- ۵- یاد زهر نوشته‌ی : معتمدی .
- ۶- آرش کمانگیر اثر : سیاوش کسرای .
- ۷- سموم زندگی نوشته‌ی : معتمدی .

فروشگاه علوم انسانی ضدلک فیگارو  
 کتاب جامع علوم انسانی



مخصوص آقایان



فقط در فروشگاه‌های کفش ملی